

## گمان فردوسی

محبوبه علی حوری<sup>۱</sup>، ابوالقاسم قوام<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

<sup>۲</sup> دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

### چکیده

بخش بزرگی از درون مایه ادب کهن فارسی را گفتارهای فلسفی گونه تشکیل می دهد؛ از این میان، اگر چه شاهنامه روایتگر اسطوره ها، افسانه ها و تاریخ یک ملت است؛ اما به شیوه تحلیلی می توان بسیاری از باورهای فلسفی شاعر را از آن دریافت. در این مقاله، بر اساس دیباچه کتاب و دیگر گفته های حکیم فردوسی در میانه داستان ها؛ به خصوص داستان سیاوش و با استفاده از رهیافت های واژگانی، معنایی و به کمک تفسیر فلسفی، موضوع «گمان» از نگاه فردوسی تحلیل می شود. نتایج نشان می دهد که مقوله گمان از اجزاء جدانشدنی حوزه معرفت شناسی فردوسی است؛ به این سبب، وی در ضمن داستان ها، برای رسیدن به یقین از گذرگاه گمان به شکلی روشمند عبور کرده است و با ملایمت در این مسیر گام می نهد و از شک گرایی افراطی فاصله می گیرد. فردوسی پیش از رواج شکاکیت در سده های شانزدهم و هفدهم میلادی، نگاه فلسفی به مسئله شک و مراحل، مراتب، شیوه، انواع، اصول، اهداف آن و یقین و... داشته است؛ ولیکن به صورت نظریه ای مدون دیده نمی شود.

واژه های کلیدی: معرفت شناسی، گمان (شک)، فردوسی، شاهنامه، داستان سیاوش.

## ۱. مقدمه

معرفت شناسی به طور معمول دو وظیفه بر عهده دارد: یکی به دست دادن تحلیلی از اصطلاحات معرفتی پایه و دیگر بررسی باورهای پایه یک شخص به منظور تعیین صدق و کذب این باورها؛ بنابراین وظیفه دوم معرفت شناسی، بررسی شکاکیت خواهد بود (گیلبرت، ۱۳۸۹: ۳۲-۳۱).

موضوع شک به شکل های متفاوتی در تاریخ فلسفه مطرح شده است. در تاریخ مدون فلسفه تا ظهور سوفسطاییان در قرن پنجم قبل از میلاد، جریانی به عنوان شکاکیت وجود نداشته است؛ هر چند در تاریخ اندیشه نامکتوب بی گمان شک و شکاکیت اگر چه نه به صورت یک جریان وجود داشته است. پس از سوفسطاییان با گذشت قرن ها، بزرگانی از فلاسفه غرب شکاکیت را در پیش گرفتند و نظام فلسفی خود را بر پایه آن بنا نهادند.

به طور کلی می توان تاریخ شکاکیت را به سه دوره تقسیم کرد: دوره اول که شکاکیت قدیم نیز نامیده می شود، به سه بخش شکاکیت سوفسطایی، پیرونی و آکادمیک قابل تقسیم است. پروتاگوراس و گرگیاس از بزرگان شکاکان سوفسطایی هستند. آنان سخنانی در انکار واقعیت و ردّ جزمیت و علم به واقع دارند. ولی نخستین بار شکاکیت توسط پیرون به صورت مکتب فلسفی درآمد. شکاکیت آکادمیک نیز در مکتب افلاطون رشد یافت. دوره دوم با ظهور شکاکان دینی آغاز شد. پرچمداران این دوره، مونتنی و پاسکال بودند. آنان برای حمایت از دین مسیحیت در مقابل یافته های علمی جدید، در دستاوردهای علمی و استدلالات عقلی اظهار شک کردند. دوره سوم یا شکاکیت جدید نیز با ظهور دیوید هیوم آغاز گردید و کانت نیز این شکاکیت را ادامه داد. لم و معرفت همزاد بشنند و آدمی از همان زمان که پا به عرصه گیتی نهاد اولین مسئله اش شناخت خود و جهان اطرافش بوده است. اما تا پیش از قرن پنجم قبل از میلاد، هیچ شک و تردیدی در امکان علم به واقعیت وجود نداشت و این اصل پیش فرض هر اندیشه ای بود که واقعیتی وجود دارد، حصول علم به این واقعیت خارجی امکان پذیر است و انسان ها می توانند علوم خود را به یکدیگر منتقل کنند (احمدی، ۱۳۷۴: ۱۴۱-۱۰۸).

با وجود تغییر بستر فکری طرح این مسئله از یونان باستان تا امروز، بعضی از موضوعات مشترک و تمایزات شک گرایانه را در این زمینه نزد متفکران می توان مشاهده کرد، هر چند رویکرد آنها در این زمینه با یکدیگر متفاوت باشد. در این مقاله سعی بر آن است تا نشان دهیم در این حوزه، پیش از صاحب نظران مطرحی؛ مانند دکارت و ژان بوردان، حکیمان متقدمی؛ همچون فردوسی به این مهم توجه داشته اند.

داشتن متن منقّحی که به متن اصلی نویسنده نزدیک باشد در نقد متن بسیار حائز اهمیت است؛ بنابراین، جدیدترین تصحیح شاهنامه به قلم دکتر خالقی مطلق منتشر شده در سال ۱۳۹۳ که از مقابله نسخ گوناگون حاصل آمده و از اعتبار بیشتری برخوردار است؛ اساس این مقاله قرار گرفته است.

با توجه به این که عنصر غالب در ساختار شاهنامه، حماسه است و طبق رسوم نگارش اثر حماسی، درون مایه داستان در اولین سطور آن مشخص است؛ بنابراین بر مبنای دیباچه منظومه، ابیات آغازین و گاه ابیات پایانی داستان ها، کلمات کلیدی بیانگر مقوله گمان و داستان «سیاوش» که هر کدام گوشه ای از این موضوع را می نمایانند، به تحلیل و بررسی پرداخته ایم.

نویسندگان و ادبا از دیرباز به فردوسی از رهگذر بررسی شاهنامه، القاب و عناوین مختلفی داده اند. از این میان، لقب حکیم (به معنای دانا و خردمند و صاحب علم حکمت) برجستگی خاصی دارد؛ چه، در متون کهن مانند مجمل التواریخ، آتشکده آذر، شاهنامه بنداری، ترجمه شعرالعجم، خسرو و شیرین نظامی، تاریخ گزیده و چه از نگاه پژوهشگران معاصر؛ مانند محمد علی فروغی، دهخدا در لغت نامه، محمدعلی مدرس در ریحانه الادب، عبدالوهاب عزام مصری و... شاعر توس را به این لقب خوانده اند. با بررسی و مطالعه افکار و نظریات جاری در دیباچه شاهنامه به خوبی می توان به وسعت نگاه و بلندی افکار و تأملات فلسفی این شاعر پی برد؛ چنانکه که مقالات و آثار بسیاری بر این اساس نوشته شده است. بارزترین دلیل بر این مدعا گفته خود فردوسی است که:

ایا فلسفه دان بسیار گوی

بیویم به راهی که گفتمی میوی

(ب) ۵/۶۳۱/۱

اما او فیلسوف به معنی اصطلاحی آن نیست، بلکه حماسه سرایی فرهیخته و خردورز است که هم خوان با بن مایه های حماسه اش سخنان حکیمانه ای را برای ژرف اندیشی خواننده در تار و پود روایت هایش بافته است. تمرکز در بعد فلسفی شاهنامه، ظرفیت های جدید و متعددی را درباره دیگر مسائل این حوزه؛ خاصه، مسئله شک و یقین آشکار می سازد که از توان ارائه ابعاد و اضلاع ظریف و متنوعی برخوردار است و هنر فردوسی آن است که این گونه دیدگاه ها را به گونه ای در متن می آورد که به هیچ روی افزوده بر متن نمی نماید. براین اساس در ادامه، عناصر متعددی که از نگاه فردوسی بر محور ظن و گمان، شکل گرفته است را بررسی و تحلیل می کنیم.

## ۲. بیان مسئله:

در این مقاله سعی بر آن است تا به سؤالات زیر پاسخ داده شود: مفهوم شک و مصادیق آن از نگاه فردوسی چیست؟ واقعیت، اهداف، اصول کلی و مراتب شک و گمان در نزد این حکیم چگونه است؟ انواع و عوامل ایجاد شک و گمان در شاهنامه کدامند؟ این مقوله تا چه حد در نظر فردوسی روشمند و کارگشا در رسیدن به یقین است؟ و چه نتایجی را در مسیر کسب معرفت به دنبال دارد؟

## ۳. ضرورت پژوهش:

در میان حکیمان و فیلسوفان، از مقوله های جریان ساز؛ به خصوص در آغاز رنسانس و شروع واکنش ها در برابر دین، مسئله شک و گمان است؛ به طوری که شکاکیت در این قرون بر مسائل معرفتی سایه افکنده است؛ حال، برای پژوهشگران ادب فارسی این سؤال مطرح است که در حوزه تفکرات ایرانیان، چگونه به این مقوله پرداخته شده است. فردوسی از حکیمان صاحب سخن این سرزمین است که گفته های وی در شاهنامه می تواند انعکاسی از نوع نگاه قدمای ایران به مسئله شک و گمان در مسیر درک یقین باشد. شاید که به این وسیله بتوان نظرات حکیمانه ای که به صورت مدون موجود نیست را با بررسی متون برجسته فارسی استخراج و تحلیل کرد.

## ۴. پیشینه:

چندین مقاله درباره دانش فلسفی فردوسی و مقوله شک نوشته شده است که به ترتیب سال چاپ عبارتند از: «شک و شکاکیت» از منوچهر بزرگمهر در تاریخ شک در فلسفه و معرفی آراء برخی از صاحب نظران در حوزه شک است. «فردوسی، شاعری حماسه سرا، نماینده کاملی از مظاهر اخلاق و معرفت ایرانی» نوشته محمد جناب زاده که از خلال بررسی و تحلیل مجموعه مقالات اولین جلسه کنکرة فردوسی به مناسبت انعقاد جشن هزار ساله این شاعر و حکیم بزرگ در تهران با حضور مستشرقین اغلب کشورها به این نتیجه دست یافته است که فردوسی، تنها یک شاعر حماسه سرا نیست؛ بلکه با اشاره به برخی از دستوره های حکیمانه فردوسی از اخلاق ابیات، وی را نماینده کاملی از مظاهر اخلاق و معرفت معرفی می کند. «سخن فردوسی درباره فلسفه اولی پیش از کانت» نوشته احمدعلی رجایی در تبیین حکمت فردوسی و تأکید بر وجود خاستگاه و ریشه های فلسفی عمیق در شاهنامه. «چرا به فردوسی لقب حکیم داده اند؟» از رضا مصطفوی در تبیین حکمت فردوسی. کتاب تردید نوشته بابک احمدی در تاریخ شک و نسبی گرایی و ارائه دیدگاه متفکرانی مانند نیچه، فوکو، ویتگنشتاین در زمینه های مرتبط با مقوله مورد بحث. «نگاهی به بحث زندگی و مرگ در شاهنامه» به قلم علی رضا صدیقی درباره دو مفهوم مرگ و زندگی در شاهنامه که تأکیدی بر اهمیت توجه به تمام ابعاد وجودی انسان در این اثر سترگ است.

«پژوهشی در اندیشه های فردوسی» نوشته فضل الله رضا برای نشان دادن اندیشمندی فردوسی در آنچه به نظم درآورده است و این که شاهنامه، فراتر از یک متن هنری صرف است. شکاکیت «نقدی بر ادله» تألیف علی عسگری یزدی، شامل ارائه نظریات شک؛ خاصه سوفسطائیان، دکارت، هیوم، کانت و نقد و بررسی ادله شکاکیت است. نانمایی، شکاکیت و نسبیت گرایی از حسین عشاقی اصفهانی در بیان دلایل اثبات یا رد باطل بودن نانمایی شناخت، اصل شک و نسبیت گرایی از مواضع موجود در حوزه معرفت شناسی است. از شک تا یقین به قلم علی موحدیان عطار در بیان چیستی و چگونگی شک، بررسی عوامل شک و روش برخورد صحیح با آن و در چیستی و چگونگی طلب یقین و دیگر موارد مرتبط با این گفتار است. شکاکیت و تعریف شناخت تألیف هارمن گیلبرت شامل تبیین رابطه شکاکیت با معرفت-شناسی از طریق پرداختن به مفهوم باور صادق تضمین شده و تعریف معرفت و امکان شکاکیت. شکاکیت و طبیعت گرایی تألیف پیتر فردریک استراوسون در بررسی و تحلیل شکاکیت سنتی و پاسخ دادن به چالش‌هایی است که شکاکیت فلسفی و طبیعت گرایی علمی در تفکر ما ایجاد می کند. «بررسی تحلیلی نخستین مصراع شاهنامه در مطابقت با باورهای فلسفی باستان و حکمت خسروانی» نوشته فرزاد قائمی، شامل استخراج باورهای کهن حکمت مشایی بر اساس یک بیت این منظومه است. با توجه به پیشینه یادشده، موضوع مورد بررسی در هیچ نوشته ای پرداخته نشده است.

## ۵. شک از دیدگاه فردوسی

فردوسی بیش از هر چیز علم و خرد را ستوده و در آغاز کلام، بر این مهم تأکید کرده است؛ این هر دو از ابزارهای مهم معرفت شناسی است و معرفت شناسی، مقدمه اصلی علم محسوب می شود. در فلسفه، مطالعه و کاربرد ادله شکاکانه مربوط به قلمرو معرفت شناسی و جزئی از تعریف آن است (گریلینگ، ۱۳۹۰: ۸۴). شک از جمله حالات نفسانی انسان است که در زمان ناتوانایی در تشخیص درست و نادرست احکام ذهنی روی می دهد. در حقیقت شکاکیت معارضه ای است معطوف به دعاوی معرفتی ای که در حوزه های مختلف پژوهش طرح می شود و در کل، جست و جویی برای یافتن توجیه قابل حصول در دفاع از دعاوی معرفتی مربوط به همراه ادله ای که برانگیزاننده این جست وجوست (همان: ۸۴ و ۸۵). موضوع شک به شکل های مختلفی در طول تاریخ و در آثار گوناگون مطرح شده است. با وجود تنوع بستر فکری طرح این مقوله، دغدغه های مشترک شک گرایانه را نزد صاحبان اندیشه می توان مشاهده کرد. از این میان، نگاه فردوسی در این خصوص است که به آن در زبان و تصاویر و تعبیر این شاعر به طور خودآگاه یا ناخودآگاه در ژرف ساخت شاعرانه اثر با شیوه های تحلیلی می توان دست یافت. بدین منظور، می توان یافته ها را بر مبنای استناد به گفته های مستقیم و سخنان ضمنی شاعر استخراج و تحلیل کرد. دیباچه کتاب و سخنان شاعر در آغاز، میانه و پایان داستان ها و رویدادها، دربردارنده افکار و عقاید بدون واسطه فردوسی است. مبنای گفته های غیرمستقیم وی، ابیات دربردارنده این مفهوم در اثنای داستان ها و بر مبنای کلمات کلیدی؛ مانند گمان، بددل، پرسش، آزمون، و... است.

داستان ها، به خصوص در آثاری؛ مانند شاهنامه بر پایه متون و اسناد مشخصی شکل می گیرد که شاید این تصور را در خواننده ایجاد کند که بنابراین دست یافتن به نگرش فردوسی از خلال آن، غیر ممکن یا کار دشواری است و مطالب تحلیل شده قابل استناد نمی باشد؛ اما ورود نظرات شخصی فرد در اثر، غیرقابل انکار است و یک شاعر یا نویسنده، با رعایت امانت داری در بیان مطالب، برای زیباکردن اثر بر شاخ و برگ فرعی مطالب خود می افزاید و نیز، از دریچه نگاه خود جملات و ابیات را ویرایش و با عقاید خود همراه می کند.

داستان سیاوش در استناد به گفته های ضمنی فردوسی که از بخش های اصلی ما در این مقاله است، در متون هم عصر یا پیش از شاهنامه به صورت مفصل و جدا نیامده؛ بلکه به طور کلی به آن اشاره شده است؛ از آن جمله کتاب تاریخ بلعمی تألیف

پیش از شاهنامه است که در آن نامی از سودابه به عنوان دختر پادشاه هاموران نیست؛ بلکه همسر کاووس، دختر افراسیاب است که توسط شاه ایران به دربار آورده شده است. این دختر به سیاوش دل می بازد و با حيله گری کیکاوس را نسبت به سیاوش بدبین می کند تا به دست برادر افراسیاب کشته می شود (۱۳۴۱: ۵۹۷). نیز، در کتاب تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم تنها به خشمگین شدن کیکاوس بر سیاوش به واسطه تهمت زنان اشاره می کند: «و او را فرزندی بود سیاوش نام، به واسطه تهمتی که زنان بر او بسته بودند و پدر از او خشمناک بود گریخت و به مملکت ترک رفت [...]» (۱۳۷۳: ۹۷ و ۹۸) و همین گونه در دیگر آثار مانند مروج الذهب مسعودی یا غرراخبار ملوک فرس ثعالبی که این داستان در آن، مفصل تر است؛ اما همچون دیگر منابع، تنها به روایت اصل داستان پرداخته شده و از توصیفات دقیق شاهنامه تهی است. بنابراین با استناد بر جهان بینی فردوسی بر مبنای گفته های مستقیم و توصیفات ضمنی وی در نمایاندن ابعاد شخصیتی اشخاص داستان ها در قالب شرح احوال و سخنان آنان می توان به مقوله شک و زوایای آن در شاهنامه اشاره کرد.

### مفهوم شک:

چهار مرتبه در تصدیق یک چیز وجود دارد:

۱. شک: مرتبه ای که تصدیق و تکذیب مساوی است و هیچ کدام بر دیگری ترجیح داده نمی شود.
  ۲. ظن و گمان: در این حالت، یکی از دو طرف احتمال را برمی گیرند؛ اما احتمال نقیض آن را نیز در نظر می گیرند.
  ۳. اعتقاد: تصدیق یک چیز که احتمال خلاف آن داده نمی شود و نزدیک یقین است.
  ۴. یقین: هر گاه در مورد موضوعی احتمال شک در آن محال باشد (جرجانی، ۱۳۰۶.ه.ق: ۵۶).
- واژه «شک» تنها در یک جای شاهنامه آمده است. در داستان رستم و اسفندیار، اسفندیار از رستم می خواهد که دست بسته به نزد گشتاسب بیاید و او نمی پذیرد؛ پس اسفندیار، رستم را تهدید به نبرد می کند و این که کاری خواهد کرد که دیگران به پاکی نژاد رستم شک کنند:

فرامش کنم مهر نان و نمک

ز پاکی نژاد اندر آرم به شک

(ب ۱۵۶/۲، ۵۳۲)

«گمان» به معنی شک و تردید در معنای عام «تردیدآمیز و غیرقطعی» بیش از کلمه شک در شاهنامه آمده است:

سپهدار توران از آن بترست

کنون گاو پیسه به چرم اندر است

ندانی تو خوی بدش بی گمان

بمان تا بیاید بدی را زمان

نخستین از اغریرت اندازه گیر

که بر دست او کشته شد خیره خیر

برادر هم از کالبد و هم ز پشت

چنان پر خرد بی گنه را بکشت

(ب ۱۹۷۸/۳۸۰، ۱۹۷۵)

ز بهرام سنگل شد اندر گمان

که این فرّ و این برز و تیر و کمان

نماند همی این فرستاده را

نه هندی، نه ترک و نه آزاده را

(ب) ۲/۵۶۳/۲۰۳۵-۲۰۳۴

بخندید و بهرام را گفت شاه

که ای پر هنر با گهر پیشگاه

برادر توی شاه را بی گمان

بدین پیچش و زور و تیر و کمان

(ب) ۲/۵۶۳/۲۰۳۸-۲۰۳۷

تو افتاده ای بی گمان در گمان

یکی راه برگیر و بفگن کمان

(ب) ۱/۲۲۸/۷۲۰

ندانم به توران گراید به مهر

و گر سوی ایران کند پاک چهر

چرا بر گمان زهر باید چشید

دم مار خیره چه نباید گزید

(ب) ۱/۳۶۱/۱۴۹۶-۱۴۹۵

ترکیب «گمان بردن» نیز در معنای «شک کردن» آمده است (رواقی، ۱۳۹۰: ۱۹۲۲):

تو دانی که من دوستدار توام

به هر نیک و بد ویژه یار توام

نباید که فردا گمانی بری

که من بودم آگاه ازین داوری

(ب) ۱/۳۸۱/۱۹۸۶-۱۹۸۵

«گمانه» در معنی «گمان و ظن» در بیت زیر یاد شده است (بغدادی، ۱۳۸۲: ۳۴۴ و لغت نامه دهخدا):

تو دل را به جز شادمانه مدار

روان را به بد در گمانه مدار

(ب) ۱/۳۸۱/۱۹۹۴

واژه «اندیشه» در معنای «گمان» و «حدس» نیز در شاهنامه دیده می شود (رواقی، ۱۳۹۰: ۱۶۳):

ز گفتار او گردید گشت سست

شد اندیشه ها بر دلش نادرست

(ب ۲/۹۹۳/۲۹۱۶)

این ابیات را در وصف حال کیکاوس در داستان سیاوش می خوانیم:

پر اندیشه شد شاه کاووس کی

ز فرزند و سودابه شوم پی

از این دو یکی گر شود نابکار

از این پس که خواند مرا شهریار

چو فرزند و زن باشد و خون و مغز

کرا بیش بیرون شود کار نغز

همان به کزین زشت گفتار دل

بشویم کنم چاره دلگسل

چه گفت آن سپهدار نیکو سخن

که با بددلی شهریاری مکن

(ب ۱/۳۲۱/۴۶۹-۴۶۵)

اگر چه که تمامی فرهنگ لغات و تعبیرات شاهنامه کلمه «بددلی» را «ترسویی» معنا کرده اند؛ ولی، با توجه به این که کلمه «اندیشه» به معنای «گمان» نیز آمده است (رواقی، ۱۳۹۰: ۱۶۳) و ترکیب «گفتار دل» همان بدگویی های درونی که سبب تردید است، و همچنین به دلیل قرار گرفتن کیکاوس بین پاکی و درستی سیاوش و سودابه، چنان می نماید که فردوسی «بددلی» را معادل بدگمانی به یقین نرسیده به کار برده است؛ خاصه این که در ابیات پیشین، گذر سیاوش از آتش برای نمودن راستی وی پیشنهاد می شود؛ در نتیجه «بددلی» در اینجا بار معنایی شک را نیز به همراه دارد. کیکاوس نه تنها در حالت ترس از رسوایی که در شک میان پاکی و ناپاکی سیاوش و سودابه قرار گرفته است، بلکه نیز به این مهم دست می یابد که با شک و تردید نمی توان حکومت کرد.

واقعیت شک:

فردوسی در ابیات آغازین، به نخستین چیزی که اشاره می کند، اندیشندگی انسان است:

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد [...]

(ب ۱/۱/۱)

وجود و واقعیت شک به عنوان حقیقتی در مسیر کسب معرفت در ارتباط با اندیشنده، آشکار و بدیهی است. اینگونه که هر جا اندیشه ای است، تردید و شک نیز وجود دارد. یکی از محوری ترین واژگان پربسامد شاهنامه؛ یعنی خرد، وسیله کشف حقایق و رسیدن به یقین است. در دیباچه، انسان به جست و جو و کسب دانش در هر مورد فراخوانده می شود:

به دانش ز دانندگان راه جوی

به گیتی بیوی و بهر کس بگوی

(ب ۳۱/۲/۱)

و نیز، انسان را به اندیشیدن در هستی و قبول تحمل رنج دانش برمی انگیزد:  
نگه کن بدین گنبد نیزگرد

که درمان ازویست ازویست درد[...]

به رنج اندر آری تنت را رواست

که خود رنج بردن به دانش سزاست

(ب ۴/۱/۶۸ و ۸۷).

اهداف شک:

جهت گیری شکاکانه در امور معمول زندگی می تواند حافظ ما باشد؛ به ویژه زمانی که هدف چنین جهت گیری، آزمودن بنیادهایی است که باورهای ما بر آنها مبتنی است؛ البته شکاک بودن درباره همه امور، غیر عملی است؛ اما گاه مواردی هست که شکاک بودن در آن موارد مطلوب و یا حتی ضروری است (گریلینگ، ۱۳۹۰: ۸۳). گاهی اوقات شخصی خود را صاحب تجربه ای حقیقی می پندارد؛ در حالی که شاید مانند دلیل خواب دکارت فقط یک تصوّر از حقیقت باشد؛ به این معنا که وقتی خواب می بینیم، نمی دانیم که خواب هستیم؛ پس به دانستن آن شک می کنیم تا به یقین برسیم. در شاهنامه، آن که هیچ نیازموده و راه شک را نیپیموده نکوهش می شود:

چو بشنید دستان بیچید سخت

که شد زرد برگ کیانی درخت

همی گفت کاووس خود کامه مرد

ز گیتی نه گرم آزموده، نه سرد

(ب ۷۴-۷۵/۲۰۲/۱)

با تأکید بر این مهم که فردوسی، ماندن در شک را درست نمی داند:

کنون ای خردمند پاکیزه دل

مشو در گمان پای برکش ز گل

(ب ۹/۴۲۲/۱)

همانطور که کیکاوس به این نتیجه می رسد که با بددلی نمی توان حکومت کرد:

چه گفت آن سپهدار نیکو سخن

که با بددلی شهریاری مکن

(ب ۴۶۹/۳۲۱/۱)

هدف از شک، یقینی شدن شناخت است. حکیم سخن، مخاطب را به تأمل در مواردی فرامی خواند که به نظر امری بدیهی است و واکاوی آن شاید کاری بیهوده تلقی شود؛ زیرا در گذشته، پاسخ داده شده است؛ ولی برای از نو ساختن بنای نظری و معرفتی به صورت استوار و پایدار، یقین معرفتی را زیر سوال می برد؛ مطابق با همان نظری که دکارت مطرح می کند (دکارت، تأملات در فلسفه اولی، ص ۲۹).



ز راه خرد بنگری اندکی

که معنی مردم چه باشد یکی

مگر مردمیش خیره خوانی همی

جز این را نشانی ندانی همی

(ب ۶۴/۳/۱-۶۳)

میاسای از آموختن یک زمان

ز دانش میفگن دل اندر گمان

چو گویی که فام خرد توختم

همه هر چ بایستم آموختم

یکی نغز بازی کند روزگار

که بنشاندت پیش آموزگار

(ب ۶۸۳/۲/۱۵۷۵-۱۵۷۳)

اگر شکاک نکاتی را طرح کند که معیارهای معمول ما را زیر سوال ببرد، مواجهه با او برای ما بسیار جدی است؛ اما اگر شکاکیت بیانگر نادانسته های ما باشد، آنگاه دعوی اثباتی است که نیاز به گواه و قرینه دارد و اگر بیانگر این است که ما هیچ گاه نمی توانیم به هیچ امری علم پیدا کنیم، دعوی خودستیزی است که قابل چشم پوشی است (گریلینگ، ۱۳۹۰: ۸۵). در این خصوص فردوسی، معیارهای معمول را زیر سؤال می برد و به این سبب اندیشیدن درباره آنچه می گوید، جدی و ضروری است. اصول کلی شک:

مهم ترین عامل شکل گیری حرکت های جریان ساز و پرتامل داستان سیاوش، قرار گرفتن کیکاوس در شک میان گناهکاری یا بی گناهی سیاوش است. وی در حالی که می داند سیاوش پاک است؛ اما موضع مخالف می گیرد تا از هر گونه پیشداوری به دور باشد و در قضاوت اشتباه نکند و یقین به درستی حاصل شود. بدین منظور برای پرهیز از شتابزدگی با بزرگان مشورت می کند و به سخنان سودابه در راه برطرف کردن اندک شک و قضاوت نادرست، گوش می دهد. نیز، تا کیکاوس سیاوش را نیازموده و دروغ گفتن سودابه آشکار نشده است، قضاوتی نمی کند و سعی در پرهیز از هرگونه پیش داوری دارد:

چنین گفت با خویشتن شهریار

که گفتار هر دو نیاید به کار

برین کار بر نیست جای شتاب

که تنگی دل آرد خرد را به خواب

نگه کرد باید بدین بر نخست

گواپی دهد دل چو گردد درست

ببینم کزین دو گنهکار کیست

به پادافره بد سزاور کیست

(ب ۱/۳۱۷ / ۳۶۲-۳۶۰)

چنین گفت کاندرا نهران این سخن  
پژوهیم تا بر چه آید به بن

ز پهلو همه موبدان را بخواند  
ز سوداوه چندی سخن ها براند

(ب ۱/۳۲۰-۴۴۹ / ۴۴۸)

نه تنها در این داستان، که در مقدمه داستان رستم و سهراب نیز شاعر با سؤالاتی مخالف با باورهای معمول، گام در مسیر تردید می گذارد. بنابراین راه درست شک کردن، گرفتن موضع مخالف برای رسیدن به بداهت و وضوح، پرهیز از شتابزدگی و پیشداوری است.

مراتب شک:

نخستین دانش ها، دانش خداشناسی است. در مجلس ششم انوشیروان می خوانیم:

ز دانش نخستین به یزدان گرای  
کجا هست و باشد همیشه بجای

(ب ۲/۶۷۹ / ۱۴۶۲)

حکیم سخن در هر دو مرتبه زیربناها و روبناهای معرفت که از مراتب شک است، سخن گفته است. وی بر عدم شک و گمان در وجود خداوند، حقیقت مرگ و بخشی از هستی که به دلیل عدم درک حواس، بر ما پوشیده است؛ تأکید دارد:

ز نام و نشان و گمان برتر است

نگارنده بر شده گوهر است [...]

(ب ۱/۴ / ۴)

به کمک حواس نمی توان در شناخت خداوند به یقین رسید و فقط باید به هستی او معترف بود که هر گونه سخن در این باره بیهوده است:

به بینندگان آفریننده را

نبینی مرجان دو بیننده را [...]

به هستیش باید که خستو شوی

ز گفتار بیکار یک سو شوی

(ب ۱/۵ و ۱۲)

همانطور که حقیقت آفرینش و مرگ بر ما پوشیده است:

چنین است فرجام کار جهان

ندانند کسی آشکار و نهران

(ب ۱/۳ / ۵۹)

کنون ای خردمند پاکیزه دل  
مشو در گمان پای برکش ز گل

ترا کردگارست پروردگار  
توی بنده و کرده کردگار

چو گردون به اندیشه زیر آوری  
ز هستی مکن پرسش و داوری

نشاید خور و خواب با آن نشست  
که خستو نیاید به یزدان که هست

(ب ۱۲/۴۲۲/۱-۹)

اسرار مرگ را حکیم نمی داند و دین، سر بسته گفته است:  
و گر خود نداند همی کین و داد  
مرا فیلسوف ایچ پاسخ نداد

و گر گفت دینی، همه بسته گفت  
بماند همی پاسخ اندر نهفت

(ب ۲/۱۱۱۰/۷۳۰-۷۲۹)

نه ایدر همی ماند خواهی دراز  
بسیچیده باش و درنگی مساز

به تو داد یک روز نوبت پدر  
سزد گر تو را نایب آید پسر

چنین است و رازش نیاید پدید  
نیابی به خیره چه جویی کلید

(ب ۱/۳۰۱/۱۰۲۰-۱۰۱۸)

نظرات فردوسی درباره شناخت خداوند، نشانی از دیدگاه یک حکیم مسلمان است که بر عدم حصول به شناخت و یقین مطلق  
در این خصوص تأکید دارد.

فردوسی، هر نیک و بدی را از جانب حق می داند:  
همه نیکوی ها ز یزدان شناس  
وز او دار تا زنده باشی سپاس

(ب ۲/۲۹۵/۸۶۰)

کزویست نیک و بد و نام و کام

از او مستمندیم و زو شادکام

(ب ۱۹/۶۲۲/۲)

ز یزدان شناسد همه خوب و زشت

به پاداش نیکی بجوید بهشت

(ب ۱۳۴۲/۶۷۴/۲)

وی معتقد است با فطریات (آنچه خدا آنها را به فضای فکری ما وارد می کند) یا همان تصوّراتی که عقل بالبداهه دریافت می کند، خدا را می توان فهمید؛ همان طور که دکارت اشاره می کند: «هیچ قوه یا استعداد دیگری در من نیست که به اندازه نور فطرت قابل اعتماد من باشد و برای من حقیقت را از خطا باز نماید» (دکارت، ۱۳۶۱: ۶۸).

معرفت شناسان مکتب عقل گرا معتقداند که معرفت از طریق تأملات عقلانی به دست می آید؛ اما تجربه گرا بر این باور است که همه معرفت های حقیقی ما درباره جهان از طریق تجربه حسی به دست می آید (گریلینگ، ۱۳۹۰: ۸۸)؛ فردوسی تلفیقی از این دو را محور معرفت شناسی خود قرار می دهد؛ این گونه که برای شناخت حق به گستره فهم عقل و در خصوص محسوسات، به تجربه های مستقیم حسی اشاره دارد.

تجاری که ما آنها را حاصل تعامل اعضای حسی خود با عالم می دانیم، ممکن است به دلایلی که حاصل خواب دیدن، خطا و توهم است در ما پدید آید؛ بنابراین تا امکان وقوع این حالات را منتفی نساخته ایم، محق نیستیم که خود را صاحب معرفت به آنچه ادعای دانستنش را داریم، بدانیم (گریلینگ، ۱۳۹۰: ۹۱)؛ پس آنچه در دایره محسوسات است، جای شک و شناخت دارد: از آغاز باید که دانی درست

سر مایه گوهرا از نخست

(ب ۳۴/۲/۱)

ز هر دانشی چون سخن بشنوی

از آموختن یک زمان نغنوی

(ب ۳۲/۲/۱)

روبناهای معرفتی بیشتر پیرامون شناخت اشخاص و محسوسات در شاهنامه با آزمون نمود می یابد:

بدو گفت راهب که چونین مگوی

تو شاهی مکن خویشتن شاه جوی

چو دیدمت گفتم سراسر سخن

مرا هر زمان آزمایش مکن

(ب ۱۰۶۴-۱۰۶۵/۹۲۱/۲)

فردوسی در زمینه محسوسات با پرسش و معاینه و آزمون کسب یقین می کند و در خصوص مسائل خدانشناسی و آفرینش و مرگ، اصل را بر صلاح و نیکی می گذارد، چنانکه پس از سوالات مطرح شده در ابتدای داستان رستم و سهراب می گوید:

ازین راز جان تو آگاه نیست

بدین پرده اندر تو راه نیست

همه تا در آرزو رفته فراز  
به کس بر نشد این در راز باز  
بدین کار یزدان تو را راز نیست  
اگر دیو با جانت همباز نیست  
به گیتی در آن کوش چون بگذری  
سرانجام نیکی بر خود بری  
به رفتن مگر بهتر آیدت جای  
چو آرام گیری به دیگر سرای

(ب/۱/۲۶۱/۸-۴)

با توجه به این ابیات، شکاکیت فراگیر ناممکن و غیرقابل پذیرش است و خواست فردوسی در مسیر کسب گذر از شک به سوی یقین است و این همان اصلی که امروزه از اصول شک دکارت دانسته شده است (دکارت، ۱۳۸۵، ص ۹۳) در حالی که فردوسی پیش از وی مطرح کرده است.  
عوامل شک:

علاقه به دانایی بیشتر، رنج از نادانی، فریب خوردن و... عوامل شک هستند که فردوسی با برانگیختن مخاطب به خردورزی و کسب دانش این مهم را در نظر داشته است. فریبکاری حواس؛ یعنی آنچه از طریق حواس درک می شود، در شاهنامه بیشتر از طریق دیده ها و شنیده-هاست؛ مانند ظاهر آشفته و دو کودک به ظاهر سقط شده سودابه و گفتگوهای جاری در دربار که شک وجود رابطه نامشروع بین سودابه و سیاوش را قوت می بخشد و یا شک در دلیری همورد که با آزمودن و جنگ سنجیده می شود، از عوامل برانگیزاننده شک در شاهنامه است:

بیامد چو سوداوه را دید روی  
خراشیده و کاخ پر گفت و گوی

ز هر کس بپرسید و شد تنگ دل  
ندانست کردار آن سنگ دل

(ب/۱/۳۳۲/۳۱۶-۳۳۱)

بر آن گونه سوداوه را خفته دید  
شبستان سراسر برآشفته دید

دو کودک بر آن گونه در تشت زر  
فگنده به خواری و خسته جگر

ببارید سوداوه از دیده آب  
بدو گفت روشن ببین آفتاب

همی گفتمت کو چه کرد از بدی

به گفتار او خیره ایمن شدی

دل شاه کاوس شد بدگمان

برفت و پر اندیشه شد یک زمان

(ب/۱/۳۱۸/۳۰۳-۳۹۹)

شک و زمان:

شکاکِ نظری در زمان و حالِ شک، می تواند زندگی متعارف و مناسبی داشته باشد و در زیست خود از نوعی زندگی معقول و عقلانی برخوردار باشد. این بستر می تواند زمینه مناسبی برای گذر از شک باشد. از نمودهای چنین زندگی متعارفی، پیروی از آداب و قوانین کشور خود، تبعیت از دینی که براساس آن پرورش یافته است، پیروی از نظر خردمندانی که نظرات معتدلی دارند و به آن عمل می کنند، انتخاب رایی که درستی آن احتمال بیشتری دارد و استواری بر انجام همان نظر، اصل را بر تغییر و تسلط بر خود و اندیشه ها و آرزوهای خود قرار دادن، معاشرت با مردم، زندگی آرام و بی آزار داشتن در عین داشتن غوغای درون، سود بردن از اوقات فراغت با استفاده از هرگون تفریح نجیب(دکارت، ۱۳۸۵، صص ۸۸-۹۵) همان طور که کیکاوس در ضمن شک پیش آمده، از امور جاری زندگی و حکومت داری و موارد یادشده به دور نیست.

مراحل گذر از شک و حصول یقین:

فردوسی بر دو شیوه بداهت و استدلال با بهره گیری از حواس، خاصه از طریق پرسش و مشاهدات که منتج به یقین نظری و دیگر، آزمون که منجر به یقین عملی می شود، در رسیدن به یقین تأکید دارد.

شیوه پرسش را در سخنان بدون واسطه فردوسی، در ابیات نخستین داستان رستم و سهراب شاهدیم:

اگر تندبادی برآید ز کنج

به خاک افکند نارسیده ترنج

ستمگاره خوانیمش ار دادگر

هنرمند گویمش ار بی هنر

اگر مرگ دادست بیداد چیست

ز داد این همه بانگ و فریاد چیست

(ب/۱/۲۶۱/۳-۱)

نیز در داستان سیاوش، اولین کار کیکاوس بررسی شواهد و پرسش از سیاوش و سودابه است:

کسی را که اندر شبستان بدند

هشیوار و مهتر پرستان بدند

گسی کرد و بر گاه تنها بماند

سیاوخش و سودابه را پیش خواند

به هوش و خرد با سیاوش بگفت

که این راز بر من نشاید نهفت [...]

(ب/۱/۳۱۶-۳۴۴-۳۴۲)

بدان بازجستن همی چاره جست  
ببویید دست سیاوش نخست

بر و بازوی و سرو بالای اوی  
سراسر ببویید هر جای اوی

ز سوداوه بوی می و مشک ناب  
همی یافت کاوس و بوی گلاب

نبود از سیاوش بر آن گونه بوی  
نشان پسودن نبود اندروی [...]

(ب/۱/۳۱۷-۳۶۶-۳۶۳)

زمانی که کیکاووس به کمک حواس و به شیوه پرسش به یقین نمی رسد، روش آزمون را برمی‌گزیند. شیوه آزمون نه تنها در داستان سیاوش با گذر از آتش که در داستان فریدون و پسران با ظهور اژدها نیز نمود می‌یابد:

سرانجام گفت ایمن از هر دوان  
نگردد دل من نه روشن روان

مگر کاتش تیز پیدا کند  
گنه کرده را زود رسوا کند

(ب/۱/۳۲۰-۴۵۸-۴۵۷)

چن از بازگردیدن این سه شاه  
شد آگه فریدون، بیامد به راه

ز دلشان همی خواست کاگه شود  
ز بدها گمانیش کوتاه شود

بیامد بسان یکی اژدها  
کز شیر گفتی نیابد رها

(ب/۱/۶۰-۲۲۶-۲۲۴)

در شاهنامه، آزمون از مفاهیم پرکاربرد در رسیدن به یقین در خصوص محسوسات است که در بسیاری از داستان‌ها بر آن تأکید شده است.

از شیوه‌های آزمون، فریب‌های کلامی با نگفتن حقیقت یا تغییر آن است:  
یکی آزمون را بدو گفت شاه

که من کهتری ام ز ایران سپاه

(ب) ۱۰۶۱/۹۲۰/۲

غالب آزمون‌ها به صورت‌های مختلف عملی از طریق استفاده از نامه‌های رمزی جهت سنجش دانش، کسب تجربه مستقیم، مبارزه تن به تن و گذر از آتش است:

بدو گفت شاه این نشاید بدن

مگر کازمون را بیاید شدن

ببر نامه من بر رای هند

نگر تا که باشد بت آرای هند

(ب) ۳۳۹۷-۳۳۹۸/۷۵۵/۲

جوانان داننده و با گهر

نگیرند بی آزمایش هنر

(ب) ۳۳۸۶/۱۰۱۲/۲

چنین گفت کای نیک دل مهتران

جهان‌دیده و کارکرده سران

به شاهی مرا این نخستین سرست

جز از آزمایش نه اندر خورست

(ب) ۴۸۳-۴۸۴/۸۹۸/۲

دگر آن که گوید گوا کیست راست

که جان و خرد بر گوا بر گواست

به از آزمایش نباشد گوا

گواي سخنگوی و فرمانروا

(ب) ۴۴۱۰-۴۴۱۱/۷۹۵/۲

سیاوخش را داد و کردش امید

ز خوبی بدادش فراوان نوید

چنین هفت سالش همی آزمود

به هر کار جز پاک زاده نبود

(ب) ۱۲۷/۳۰۸/۱

فواید شک:

از نظر فردوسی اگر نمی‌توان به کل دانش هستی رسید؛ اما با رسیدن به یقین درباره حقایق هر چند اندک، می‌توان خود را از آسیب‌ها رها کرد:

سخن هر چه گویم همه گفته اند



بر باغ دانش همه رفته اند

اگر بر درخت برومند جای  
نیابم که از بر شدن نیست رای

توانم مگر پایگه ساختن  
بر شاخ آن سرو سایه فکن

کسی کو شود زیر نخل بلند  
همان سایه زو بازدارد گزند

(ب ۱۱/۵/۱-۱۰۸)

کیکاوس پس از گذراندن مراحل تردید و آشفتگی حاصل از آن، در نهایت به آرامش می رسد:  
بدایوان خرامید و بنشست شاد  
کلاه کیانی به سر بر نهاد

می آورد و رامشگران را بخواند  
همه کام ها با سیاوش براند

سه روز اندر آن سور می درکشید  
نبد بر در گنج بند و کلید

(ب ۳۲۳/۱-۵۲۰-۵۱۸)

پس از فواید شک، تقلیل آسیب ها و رسیدن به آرامش نسبی است.  
شک سه گانه مهم در شاهنامه:

انواع شک یاد شده در شاهنامه در سه زمینه هنر، نژاد و گوهر مشاهده می شود که متناسب با محتوای این گونه آثار است:  
به پالیز چون برکشد سرو شاخ

سر شاخ سبزش برآید ز کاخ

به بالای او شاد باشد درخت  
چو بیندش بینا دل و نیک بخت

سزد گر گمانی برد بر سه چیز  
کزین سه گذشتی چه چیزست نیز

هنر با نژاد است و با گوهرست  
سه چیزست و هر سه به بند اندر است

هنر کی بود تا نباشد گهر  
نژاده بسی دیده ای بی هنر

گهر آنک از فر یزدان بود

نیارد به بد دست و بد نشنود

نژاد آنک باشد ز تخم پدر

سزد کاید آن تخم پاکی به بر

(ب ۱/۴۵۱/۷-۱)

یقین نتیجه شک:

براساس آنچه یاد شد، گمان فردوسی بر مبنای گذر از آن و رسیدن به یقین است و نتیجه یقین آرامش است؛ به این سبب، فردوسی یقین را با خرد و دانش مترادف دانسته است: بر ما شکیبایی و دانش است ز دانش روان ها پر از رامش است

(ب ۲/۳۰۷/۳۰۶۶-۱۰۶۶)

نخستین نشان خرد آن بود

که از بد همه ساله ترسان بود

بداند تن خویش را در نهان

به چشم خرد جست راز جهان

(ب ۲/۵۵۷/۱۹۰۱-۱۹۰۰)

نباید از نظر دور داشت که نتیجه بعضی شک‌ها در اندیشه فردوسی، رسیدن به یقین به بهای از دست دادن جان است: و گر آزمون را کسی خورد زهر از آن خوردنش درد و مرگست بهر

(ب ۲/۹۱۶/۹۴۴)

#### ۶. نتیجه:

از موضوعات جریان ساز شاهنامه، مقوله شک و گمان به عنوان یکی از ابعاد وجودی هر انسان است. فردوسی فرض خود را بر شک قرار می دهد و در حقیقت، شکی ندارد؛ بلکه برای رسیدن به یقین مطلق، بنا را بر شک می گذارد که اصطلاح «گمان»- کلمه منتخب فردوسی- برای آن مناسب تر می نماید؛ زیرا با وجود پیش زمینه های ذهنی، هر چند که دریافت های قبلی را از ذهن دور کنیم، باز تصدیق و تکذیب مساوی در کسب معرفت نخواهیم داشت و این به معنای گمان نزدیک تر است. گمان برای فردوسی طریقت دارد و نه موضوعیت؛ که این به نوعی همان خصوصیت موقتی بودن شک است. شکاک نظری در زمان و حال شک، می تواند زندگی متعارف و مناسبی داشته باشد و در زیست خود از نوعی زندگی معقول و عقلانی برخوردار باشد. بحث شک چه در اندیشه فردوسی و چه در اندیشه دیگر فلاسفه، به منظور نوعی گذر از نتایج تخریبی شکاکیت و رسیدن به یقین است.

حکیم، در شاهنامه، آن که را هیچ نیازموده و راه شک نپیموده، نکوهش می کند، با تأکید بر این مهم که ماندن در شک را درست نمی داند و مخاطب را به تأمل در مواردی فرامی خواند که به نظر امری بدیهی است؛ ولی برای از نو ساختن بنای نظری و معرفتی به صورت استوار و پایدار، یقین معرفتی را زیر سوال می برد.

بیزاری از خواب حقیقت به جای خود حقیقت، بیزاری از فریب، علاقه به دانایی بیشتر، رنج بردن از نادانی، هدفداری در شک، وصول به نوعی شایستگی معرفتی، داشتن روش برای خروج از شک، از شرایط و زمینه های درونی و بیرونی فردوسی برای شک ورزی است و راه درست شک کردن را گرفتن موضع مخالف برای رسیدن به بداهت و وضوح، پرهیز از شتابزدگی و پیشداوری می داند.

حکیم سخن در هر دو مرتبه زیربناها و روبناهای معرفت که از مراتب شک است، سخن گفته است. ترتیب سلسله معرفت از دیدگاه فردوسی، خدا، آفرینش و انسان است. بنابراین وی در هر آنچه قابلیت داشته باشد، شک می کند، به جز خدا، جهان آفرینش و حیات پس از مرگ که در حیطه حواس نمی گنجد.

خدا، یکی از ارکان نظام فلسفی فردوسی بعد از پذیرش نفس اندیشه گر است. مراد وی از کلمه خدا، جوهری نامتناهی، سرمد، تغییرناپذیر، قائم به ذات، عالم و قادر مطلق است که همه چیز را آفریده و پدید آورده است. در این خصوص، ایمان به همراه عقل را راهی برای کسب معرفت می داند. بنابراین، سراینده شاهنامه قائل به نوعی جمع میان یقین عقلی و یقین ایمانی است. حکیم سخن، از ابتدا بدون تأکید بر خیر مطلق بودن خداوند، راه هر گونه شناخت جامع و یقینی به سوی خداوند را مسدود می کند و می گوید:

از این پرده برتر سخن راه نیست

به هستی مر اندیشه آگاه نیست

(ب/۱/۱۵)

نیز، متناسب با محتوای آثار حماسی، از انواع خاص شک در شاهنامه در سه زمینه هنر، نژاد و گوهر یاد می کند. با توجه به گستره شک در اندیشه های فردوسی می توان گفت که گمان فردوسی از افراط-گریهای دیگر صاحب نظران در این مقوله، مانند دکارت به دور است و از ملایمت بیشتری برخوردار است و تنها در ضروریات است.

از نظر فردوسی، یقین با علم و بداهت مترادف است و در راه کسب آن، علاوه بر برهان عقلی از آزمون می توان بهره برد. یافتن یقین از نظر فردوسی منوط به روش درست جست و جو است. روش فردوسی یک روش عام است که هر کس می تواند آن را به کار بگیرد؛ زیرا خرد، وسیله کشف حقایق و رسیدن به یقین است.

فردوسی دارابودن مراتبی از یقین غیرمطلق را برای معتبر شمردن علوم، اخلاق، و معرفت مورد نیاز برای زندگی روزمره، کافی می داند و به دنبال یقین مطلق نیست؛ بلکه از این رهگذر تنها به دنبال کسب آرامش است.

در نهایت آنکه، تمامی سخنان فردوسی چه آن کلامی که از اندیشه خود وی تراوش کرده و چه عقایدی که از داستان های باستان ایران کهن مطرح شده است، نشانگر این واقعیت است که نگاه فلسفی به مسئله شک و در نظر گرفتن مراحل، مراتب، شیوه، انواع و ... برای آن، پیش از قرون شانزده و هفده که اوج شک گرایی و پرداختن به این مقوله است، در حوزه تفکرات ایرانیان انعکاس داشته است، ولیکن به صورت نظریه ای مدون دیده نمی شود.

## منابع

۱. آذر بیگدلی، لطفعلی بن آقاخان، (۱۳۳۶). آتشکده. تصحیح حسن سادات ناصری و هاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
۲. احمدی، بابک. (۱۳۷۴). کتاب تردید. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.

۳. اسپینوزا، بندیکت. (۱۳۸۲). شرح اصول فلسفه دکارت و تفکرات مابعدالطبیعی. ترجمه محسن جهانگیری. چاپ اول. تهران: سمت.
۴. استراوسون، پیتر فردریک. (۱۳۹۳). شکاکیت و طبیعت‌گرایی (skepticism and naturalism: some varieties). ترجمه مازیار چیت‌ساز. تهران: انتشارات حکمت.
۵. امید، مسعود. (۱۳۸۷). «بازخوانی نظریه شک دکارت». فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت دانشگاه شهید بهشتی. پاییز. صص ۱۵۶-۱۶۹.
۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). «رویکرد نظریه محور در باب شک دکارتی». نشریه پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز. سال ۵. پاییز و زمستان. صص ۱-۱۶.
۷. بزرگمهر، منوچهر. (۱۳۴۰). «شک و شکاکیت». سخن. شماره ۶. شهریور و مهر. صص ۶۰۹-۶۱۲.
۸. بغدادی، عبدالقادر عمر. (۱۳۸۲). لغت شاهنامه. تصحیح کارل. گ. زالمان. ترجمه توفیق سبحانی و علی رواقی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۹. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. (۱۳۴۱). تاریخ بلعمی (ترجمه تاریخ طبری). تصحیح محمدتقی بهار. به کوشش محمدپروین گنابادی. تهران: دانشگاه تهران.
۱۰. بنداری، فتح بن علی. (۱۳۸۰). الشاهنامه. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۱. تامسون، گرت. (۱۳۸۵). فلسفه دکارت. ترجمه علی بهروزی. تهران: طرح نو.
۱۲. تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم. (۱۳۷۳). تصحیح رضا انزابی نژاد و یحیی کلانتری. چاپ اول. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۳. ثعالی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. (۱۳۶۸). تاریخ ثعالی. ترجمه محمد فضائلی. نشر نقره.
۱۴. جرجانی، میرسیدشریف. (۱۳۰۶ ه. ق.). کتاب الفتوحات. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۱۵. جناب زاده، محمد. (۱۳۴۹). «فردوسی، شاعری حماسه‌سرا، نماینده کاملی از مظاهر اخلاق و معرفت ایرانی». ارمغان. دوره سی و نهم. شماره ۱۰. دی ماه. صص ۶۷۲-۶۶۸.
۱۶. حمدالله مستوفی، حمدالله بن ابی بکر. (۱۳۸۷). تاریخ گزیده. تصحیح عبدالحسین نوائی. تهران: امیرکبیر.
۱۷. دکارت، رنه. (۱۳۶۱). تأملات در فلسفه اولی. ترجمه احمد احمدی. چاپ اول. تهران: مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی.
۱۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶). فلسفه دکارت (قواعد هدایت ذهن، اصول فلسفه، انفعالات نفس). ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: الهدی
۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). گفتار در روش درست راه بردن عقل. ترجمه محمدعلی فروغی. مشهد: دامون.
۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴). اعتراضات و پاسخ‌ها. ترجمه علی افضلی. تهران: علمی و فرهنگی.

۲۱. دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۴). شناخت نامه فردوسی و شاهنامه. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۲۲. رجایی، احمدعلی. (۱۳۵۶). «سخن فردوسی درباره فلسفه اولی پیش از کانت». یغما. سال سی ام. شماره هفتم و هشتم. مهر و آبان. صص ۳۸۵-۳۹۵ و ۴۵۹-۴۴۹.
۲۳. رضا، فضل‌الله. (۱۳۶۷). «پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی». آینده. سال چهاردهم. شماره‌های ۱۲-۹. آذر و اسفند. صص ۴۸۲-۴۷۱.
۲۴. رواقی، علی. (۱۳۸۹). فرهنگ شاهنامه. ۲ جلد. چاپ اول. تهران: مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری.
۲۵. سورل، تام. (۱۳۷۹). دکارت. ترجمه حسین معصومی همدانی. تهران: طرح نو.
۲۶. شامبیاتی، داریوش. (۱۳۷۵). فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه. چاپ اول. تهران: آران.
۲۷. شبلی نعمانی، محمد. (۱۳۳۹). شعرالعجم. ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی. تهران: ابن سینا.
۲۸. شفیعی، محمود. (۱۳۵۰). دانش و خرد فردوسی. انتشارات انجمن آثار ملی.
۲۹. شهرآیینی، سید مصطفی. (۱۳۸۹). تأملاتی در باب تأملات دکارت از منظر روش‌شناسی. چاپ اول. تهران: ققنوس.
۳۰. شیرانی، حافظ محمود. (۱۳۶۹). در شناخت فردوسی. ترجمه شاهد چاهدری. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۳۱. صانعی درّه بیدی، منوچهر. (۱۳۷۶). فلسفه دکارت: مقدمه تحلیلی. تهران: الهدی
۳۲. صدیقی، علیرضا. (۱۳۸۱). «نگاهی به بحث زندگی و مرگ در شاهنامه». آموزش زبان و ادب فارسی. سال شانزدهم. صص ۱۱-۱۶.
۳۳. طاووسی، محمود و صادق پور، عبدالرسول و راشدی، یاسین. (۱۳۸۷). ترکیب در شاهنامه فردوسی. چاپ اول. شیراز: نوید شیراز
۳۴. عسکری یزدی، علی. (۱۳۸۱). شکاکیت «نقدی بر ادله». چاپ اول. قم: بوستان کتاب قم.
۳۵. عشاقی اصفهانی، حسین. (۱۳۸۴). نانمایی، شکاکیت و نسبیت‌گرایی. چاپ اول. قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۳۶. قائمی، فرزاد. (۱۳۹۲). «بررسی تحلیلی نخستین مصراع شاهنامه در مطابقت با باورهای فلسفی باستان و حکمت خسروانی». جستارهای ادبی. شماره ۱۸. بهار. صص ۱-۲۶.
۳۷. کاتینگهم، جان (John Cottingham). (۱۳۸۸). دکارت و فلسفه ذهن. ترجمه اکبر معصوم بیگی. چاپ اول. تهران: آگه.
۳۸. گریلینگ، ای. سی (A.C. Graying) و استرجن، اسکات و مارتین، ام. جی. (۱۳۹۰). معرفت‌شناسی. ترجمه امیر مازیار. چاپ اول. تهران: حکمت.
۳۹. گیلبرت، هارمن. (۱۳۸۹). شکاکیت و تعریف شناخت (skepticism and the definition of knowledge). ترجمه محمدهادی شهاب. چاپ اول. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴۰. مجتهدی، کریم. (۱۳۸۲). دکارت و فلسفه او. تهران: امیرکبیر.

۴۱. مجمل التّواریخ و القصص. (۱۳۸۹). تصحیح محمدتقی بهار و محمد رضانی. تهران: اساطیر.
۴۲. مصطفوی، رضا. (۱۳۷۰) «چرا به فردوسی لقب حکیم داده اند؟». قند پارسی. شماره ۲ و ۳. صص ۳۷-۵۲
۴۳. موحدیان عطّار، علی. (۱۳۸۷). از شک تا یقین. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
۴۴. نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۱۳). خسرو و شیرین. تصحیح حسن وحید دستگردی. تهران: ارمغان.
۴۵. ولف، فریتس. (۱۳۷۷). فرهنگ شاهنامه. تهران: اساطیر.